

رضا استادی

حاج شیخ غلامرضا یزدی و کتاب مفتاح علوم القرآن او

۲۵-۳۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

— حاج شیخ غلامرضا یزدی و کتاب مفتاح علوم القرآن او

رضا استادی

چکیده: نوشتار حاضر متن سخنرانی است که توسط نویسنده در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ در بزرگداشت حاج شیخ غلامرضا یزدی در یزد ایراد شده است. وی پس از بیان زندگی نامه مختصر و تألیفات غلامرضا یزدی، با تمرکز بر کتاب مفتاح علوم القرآن او، به محتوای آن اشاره می کند.

کلیدواژه ها: غلامرضا یزدی، مفتاح علوم القرآن.

— Haj Sheikh Gholāmreza Yazdi and His *Miftāh Oloom ol-Qurʿan*

By: Reza Oštādi

Abstract: The present article is the text of a speech delivered by the author in May of 2018 at the commemoration of Haj Sheikh Gholāmreza Yazdi in Yazd. After presenting a short biography of Gholāmreza Yazdi and mentioning his works, he focuses on *Miftāh Oloom ol-Qurʿan*, and talks about its content.

Key words: Gholāmreza Yazdi, *Miftāh Oloom ol-Qurʿan*.

— الحاج الشيخ غلام رضا اليزدي و كتابه مفتاح علوم القرآن

رضا الأستاذي

الخلاصة: المقال الحالي هو نص الكلمة التي ألقاها الكاتب في أوائل سنة ٢٠١٨ م في حفل تكريم الحاج الشيخ غلام رضا اليزدي الذي أقيم في مدينة يزد الإيرانية.

يبدأ الكاتب كلمته باستعراض سيرة مختصرة للشيخ غلام رضا اليزدي مع تعداد تأليفاته، ثم يركز كلامه على كتاب مفتاح علوم القرآن مشيراً إلى مضامينه ومحتوياته.

المفردات الأساسية: غلام رضا اليزدي، مفتاح علوم القرآن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حاج شیخ غلامرضا یزدی و کتاب مفتاح علوم القرآن او^۱

— رضا استادی

در سال ۱۲۹۵ قمری در مشهد مقدس به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۵ تحصیل علوم دینی را در حوزه علمیه مشهد آغاز و تا ۵ سال مقدمات را با حضور در درس اساتید آنجا و به ویژه شیخ محمد فاضل بسطامی که در ادبیات مهارت بسزایی داشت به پایان رساند. شیخ غلامرضا درباره این استاد می نویسد:

اوایل بلوغ مشغول به تحصیل علوم صرف و نحو شدم و عمده استادم در علوم ادبیه، عمده الادباء و الفضلاء شیخ محمد الملقب بالفاضل البسطامی نورالله مرقد بود.

در سال ۱۳۱۴ برای تکمیل تحصیل به حوزه اصفهان رفت و مدت ۵ سال هم در اصفهان از اساتیدی بزرگ مانند سید محمد باقر درچه‌ای، آخوند کاشانی و شیخ عبدالکریم گزی صاحب کتاب تذکره القبور بهره برد.

درباره مرحوم درچه‌ای می نویسند:

عمده اشتغال حاج شیخ غلامرضا در فقه و اصول نزد سید اجل العالم الفحاص البحات سید محمد باقر درچه‌ای اصفهانی بود.

سپس به حوزه علمیه نجف اشرف هجرت و پنج سال هم در آن حوزه مبارکه از اساطین و فقهای بزرگ آنجا مانند حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروة الوثقی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول و شیخ هادی تهرانی صاحب تألیفات فراوان استفاده کرد. استاد فلسفه و عرفان او هم مرحوم شیخ محمد باقر شیرازی اصطهباناتی بود که حاج شیخ به او عشق می ورزید و در سال ۱۳۲۵ در معیت آن بزرگوار از نجف به شیراز و سپس یزد مراجعت نمود. (مرحوم اصطهباناتی در شیراز به دست اشرار شهید شده است)

آن طور که از کتاب ارجمند تندیس پارسایی برمی آید، آن بزرگوار جمعاً از بیش از ۲۰ استاد در ادبیات، فقه، اصول، فلسفه و عرفان در سه حوزه مشهد، اصفهان و نجف استفاده کرده و برخی گویند در یزد هم در درس فقیه بزرگوار سید علی مدرسی لب خندقی حاضر می شده است.

پس از مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۲۵ تا پایان عمر ۸۳ ساله خود مدت ۵۸ سال جز در مواردی که به مسافرت رفته بود، در یزد و حوزه علمیه یزد به خدمات علمی و تبلیغی خود و نیز تقویت حوزه علمیه یزد و تربیت شاگردان اشتغال داشته است.

در حوزه علمیه یزد این کتاب‌ها را تدریس کرده: شرح باب حدادی عشر فاضل مقداد در علم کلام، شرح لمعه شهید ثانی و مکاسب شیخ انصاری در فقه، قوانین میرزای قمی در اصول فقه، شرح تجرید علامه حلی در کلام، شرح منظومه سبزواری در فلسفه و تفسیر صافی فیض کاشانی و شاید کتاب‌های دیگر.

در کتاب تندیس پارسایی نام سی و چند نفر از شاگردان او یاد شده که در میان آنها چهره‌های علمی و اخلاقی دیده می شود و این بهترین دلیل است بر مراتب علمی حاج شیخ و اینکه از عهده تدریس این

۱. در اردیبهشت سال ۹۷ بزرگداشتی برای حاج شیخ در یزد انجام شد و این مقاله سخنرانی این جانب در آن محفل است.

کتاب‌ها برمی‌آمده است.

تألیفات

از حاج شیخ فقط ۵ اثر مکتوب در دست است:

۱. ترجمه نماز که در سال ۱۳۶۹ نگاشته شده و چاپ اول آن در سال ۱۳۷۰ توسط چاپخانه گلپهار یزد انجام شده. در دیباچه این اثر که فقط ترجمه نماز نیست، بلکه شامل مطالب مهمی درباره نماز است، مرحوم حاج شیخ احمد علمی که از علمای بزرگ یزد بوده می‌نویسد:

از خوانندگان تقاضا می‌شود با قلبی پاک و توجهی تام در آن تأمل نمایند و از سادگی عبارت آن، آزادگی از هواهای نفسانی را جویند ... و گاه و بی‌گاه به مطالعه آن پردازند ...

۲. سی بحث در اصول دین که در سال ۱۳۶۴ نگاشته شده و همان سال هم چاپ شده. ظاهراً مقصود ایشان از این اثر استفاده جوانان بوده است.

۳. رساله در طلب و اراده که هنوز چاپ نشده است.

۴. هدایة المسترشدين در آداب و اسرار نماز و مباحث عقیدتی و عرفانی. این کتاب تقریر درس استادش شیخ محمد باقر اصطهباناتی شهید است با نثری بسیار زیبا که می‌تواند کتاب درسی حوزه‌های علمیه باشد. این کتاب هم که تألیفش در سال ۱۳۳۴ بوده یعنی هشت سال بعد از شهادت استادش نگاشته و تنظیم شده. در سال ۱۳۸۴ شمسی به چاپ رسیده است.

۵. کتاب مفتاح علوم القرآن که مورد بحث این مقاله است.

البته در این مقدمه از حدود ۵۰ آیه بهره برده شده و به یک معنی تفسیر شده است.

از مرحوم آیت الله خاتمی یزدی نقل شده که حاج شیخ به همه طلاب نسخه‌ای از این کتاب داده بود. برخی نزد ایشان آمدند و گفتند کسی نمی‌تواند از این کتاب که در آن مطالبی از فلسفه و عرفان است استفاده کند. شما یک درس از عرفان بگذارید تا ما با این اصطلاحات آشنا شویم.

و اینکه بعد از این کتاب دو کتاب دیگر ایشان به طوری نوشته شده که برای عموم قابل فهم و استفاده است. شاید به همین دلیل بوده است.

مفتاح علوم القرآن

این کتاب در ۴۰۶ صفحه وزیری در سال ۱۳۶۵ قمری در کرمان چاپ و در سال ۱۳۸۲ در ۴۱۶ صفحه وزیری در یزد تجدید چاپ شده است.

۱. مؤلف در پایان مقدمه این کتاب نوشته است:

نامیده شد این مقدمه [تفسیر] به مفتاح علوم القرآن.

۴. تفسیرهایی که ما داریم از تبیان شیخ طوسی تا المیزان علامه طباطبایی و تفسیر صافی فیض که ظاهراً بیشتر مورد توجه حاج شیخ بوده و آن را تدریس می‌کرده، همه این طور است که آیه را مطرح می‌کنند و نگاهی به آنچه قبلاً در کتاب‌های تفسیر آمده دارند و نیز نگاهی به روایات ذیل هر آیه و خودشان هم تدبیر و دقتی کرده و نتیجه می‌گیرند، اما این کتاب حاج شیخ این طور نیست؛ چون در مقدمه می‌نویسد:

در مدت چهار سال تقریباً یک مقدمه برای تفسیر نوشتیم، نه به روش مفسرین عظام از اهل سنت و جماعت و از پیروان ائمه

اثنا عشر (علیهم السلام شکر الله مساعیهم)؛ زیرا که هر یک از آنها خدمت خود را اظهار داشته و طالبین باید به تفاسیر آنها رجوع نموده و حقوقشان محفوظ باشد.

در جای دیگری می نویسد:

بحمد الله موفق شدم و مقدمه ای برای تفسیر قرآن نوشتم، نه به مسلک مفسران عظام از اهل سنت و جماعت و از امامیه، بلکه بر مسلک قرآن که از اول تا آخر با بیانات مختلف بنی آدم را متوجه به فطریات خودشان می نماید و همین مسلک از پیغمبران و اوصیای آنها (علیهم السلام) به ما رسیده است.

۵. در تفسیر حدود ۵۰۰ آیه که مطرح شده (البته تکرار هم دارد)، فقط ۱۵۰ روایت نقل شده و کل کتاب هایی که نام برده شده و مختصر مطلبی از آنها یاد شده اینها است:

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی
۲. تفسیر مجمع البیان
۳. تفسیر زواره ای استاد صاحب منهج
۴. تفسیر ملاصدرا
۵. مفاتیح الغیب ملاصدرا
۶. تفسیر صافی
۷. تفسیر اصفی
۸. تفسیر برهان
۹. قرآن مولوی
۱۰. کافی
۱۱. تهذیب
۱۲. مناقب
۱۳. اربعین شیخ بهایی
۱۴. کلمات مکتونه فیض
۱۵. بحار الانوار
۱۶. الانوار البهیة قمی
۱۷. منتهی الامال قمی
۱۸. روح الاسلام
۱۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
۲۰. ناسخ جلد سوم

۶. حاج شیخ می خواسته نوآوری کند؛ چون یک جا می نویسد:

بنای احقر بر این است که تا بشود حقوق بزرگان محفوظ ماند.

آنچه از اقلام شریفه آنها افتاده بنویسم و آنچه در این اوراق است از سابقین و سائلش به ما رسیده و الفضل لمن تقدم ولی احقر چون از علت تراخمی که چشمم به آن علیل شده که متجاوز از ۳۰ سال است مبتلا هستم، نتوانستم به کتب علمای اسلام رجوع کنم، قناعت کردم به مبدأ علوم اسلامی که قرآن است و انواری از قرآن از خلاق عالم به برکت قرآن افاضه شد که بعضی به یاد آمد در این اوراق گذاشتم و آنچه خدا نخواست آمد و رفت.

نیز می نویسد:

از خدا خواستارم توفیق نظر کنندگان در این کتاب را که نظریه حقارت راقم نکنند، بلکه نظر به وسعت رحمت الهی کنند که قادر است بر قلم اضعف الطالبین علم، آنچه وسیله هدایت بشر به سوی توحید و نبوت و عود به سوی عالم قرب الهی و فوز به درجات نعیم و خلاصی از درکات جحیم هست جاری سازد.

استدعا دارم از کسی که به این اوراق رجوع می کند به نظره اولی قناعت نکند و به حقارت احقر هم نظر نکند که رحمت الهی بی نهایت است و از برای پست ترین آدمیان ممکن است لطف الهی شامل شود و به بالا اثر مقامی نائل شود.

۷. هدف کتاب راهنمایی به فطرت است. به این عبارات که از کتاب انتخاب شده توجه کنید:

تسوید این اوراق برای این است که ثابت شود که قرآن مذكر انسان است به سوی فطریات خودش؛ چنان که در سوره قمر چهار مرتبه می فرماید: «وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ».

پیغمبران خدا هم آدمیان را متوجه فطرت خودشان می نمایند. از این جهت است که می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»؛ یعنی تو یادآورنده هستی بشر را به سوی فطریات و وجدانیات خودشان.

بنای ما در این اوراق بر این است که از زبان مانوس بیرون نویم و شرعیات را با فطریات در کلیات آنها مطابق نماییم و جزئیات را از صاحب شرع اخذ کنیم.

از آیه سوره مبارکه یاسین الم اعهد برمی آید که همچنان که دوستی خدا فطری است، کمال حاجت به طاعت او هم فطری است و دشمنی شیطان هم در فطرت هویدا است و این استفهام انکاری

نظریه فطری بودن است.

آیه «الم اعهد اليكم يا بني آدم».

این همان عهد فطری است. اگر فطری نبود محبت به خالق، این گونه سؤال به طور انکاری معنی نداشت همان عهد الست هم فطری است.

«افحسبتم انما خلقناكم عبثا».

اگر لازمه قول به فطرت اعتقاد به حکمت الهی در خلقت آدمی و رجوع او به سوی خدا نبود، این گونه پرسش از تمام بشر خصوص اهل غفلت به طور سرزنش نمودن از حکیم علی الاطلاق روا نبود.

«و من اظلم ممن ذكر بآيات ربهم ثم اعرض عنها»

در این آیه مبارکه نکاتی است. بعضی از آنها که به فهم ناچیز ما نزدیک شده بیان می شود. یکی آنکه قبح ستم به نفس خود فطری است؛ زیرا انکار به طور استفهام و پرسش در زبان عرب، بلکه کلیه اهل زبان و بیان درست نیاید، مگر با فطری بودن زشتی آن چیزی که بر او انکار شده و همین جور هست چون محبت به خود فطری است.

بودن روز قیامت برای آدمی ثابت است به دو بیان فطری؛ یکی از طرف معرفت بربوحدانیت خدا و دوم از سعه رحمت بی منتهای خدا.

هرگاه به حکم فطرت علم و حکمت خدا را احراز کردیم، می دانیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا نمی رود، مگر اینکه از جانب خدا برای خلق معین کند کسی را که به علم خدا عالم است و به همان علم است عمل او از امر و نهی.

اگر رجوع نمایی به فطرت خودت که شهادت می دهد بر اینکه قدرت الهی حد ندارد، یقین می کنی که هر صعب و مشکلی در مقابل قدرت الهی آسان است و ناتوانی خودش و سایر مخلوق هم وجدانی فطری است.

ولی این دانستن فطری به طور اجمال است. به علم بسیاری از بی فکری های بشر ندارند و از این جهت از علم فطری به خدا هم محروم اند.

حقیقت علم و تمام کمالات جز ذات خدای متعال نیست و راه رسیدن به آن فطرت خود آدمی است، در صورتی که حجاب وسائط و اسباب مانع نباشد. لذا کسی که از غیر خدا همیشه مأیوس است، با خدا دائماً مأیوس می باشد و کسی که گرفتار مؤثر دانستن وسایل و اسباب است، وقتی از آنها مأیوس شد، آن وقت به فطرت خودش خدا را به یگانگی می بیند و می خواند چنانچه خلاق متعال در آیه شریفه ۶۵ سوره عنکبوت فرموده: «و اذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين».

خدا را در حالی که دین خود را برای خدا خالص کننده اند، چون در آن حال از تمامی خلق مأیوس می باشند. پس در آن حال بستگی از همه چیز جز خدای واحد قطع می شود.

و پیامبران و اوصیای آنان مردم را به فطرت برمی گردانند و توحید و یگانه پرستی فطری بشر است.

خداوند از هر جهت واجب الوجود است؛ یعنی دانا است به حقیقت دانایی و توانا است به تمام توانایی و زنده است به حقیقت زندگی و همیشه بوده و خواهد بود، بی نیاز به ذات و بنده نواز به صرف بی نیازی اش.

اما شرح فطری بودن دوم که احتیاج به وسایل تکمیل (یعنی پیامبران و امامان) باشد. پس بدان که چون خدا را به تمامیت جمال و جلال شناختی، می دانی که تورا بی حکمت و مصلحت نیافریده و آن مصلحت هم به خود تو (نه به او) برمی گردد. در فطرت آدمی مقرر داشته که هر جاهلی به عالم رجوع نماید و باید بشر را به دو قسم خلق کند. بعضی را عقل کامل دهد که آنها را به سوی خدا دلالت کند و بعضی را در ابتدا خلقت ناقص العقل، ولی به اندازه ای به آنها عقل و تمیز بدهد که بفهمند دانا مثل نادان نیست و نادان باید به دانا رجوع کند.

اما چون دانایی غیر خدا را فطرت آدمی تصدیق نمی کند و جهالت انسان ها به حدی است که غافل از نادانی خود هستند و می خواهند خود را دانا جلوه دهند و از این جهت بسیاری از دیگران را هم گمراه می کنند. پس در خیرخواهی خدای متعال لازم است که برای آنهایی که عقل کامل به آنها نداده، اشخاصی را خلق کند که دارای علم و اخلاق حمیده باشند و جاهلان را به سوی علم برگردانند.

گفتیم که پیامبران الهی می خواهند مردم را به فطرت خود برگردانند. ما هم باید به آنان تأسی کرده از فطرت خود مبدأ و معاد و نیاز به پیامبر و امام را اثبات کنیم. پس می گوییم دو چیز فطری ما است: اول اینکه نیاز به مبدأ در اصل وجود و حفظ و بقاء آن و دادن آنچه به آن محتاجیم فطری ما است.

دوم اینکه نیاز به آن کسانی که ما را به سرحد کمال و عزت و غنا برسانند، یعنی پیامبران الهی فطری ما است.

اما اول چون به خود نظر می کنیم، می بینیم نبوده ایم و بود شده ایم و اگر ملاحظه نماییم حالات آینده ما هم نسبت به گذشته نبوده است و بود می شود و این به حکم فطرت از نبود، بود شدن ممتنع است. آیا نمی بینید هیچ حیوانی برای چریدن به سوی بیابان بی گناه نمی رود و برای آشامیدن آب به سوی جوی خشک نمی رود و این است مفاد کلام دانایان: فاقد شیء معطی شیء نیست.

خشک ابری که بود ز آب تهی کی تواند که کند آب دهی

قطعه ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

آری محتاجیم در هستی خود به کسی که حقیقت هستی است که هیچ نیستی در او راه ندارد و او را واجب الوجود بالذات می نامند.

راه رسیدن به خدای متعال فطرت خود آدمی است؛ در صورتی که حجاب وسائط و اسباب جلوگیری مانع نباشد و لذا کسی که از غیر خدا همیشه مأیوس است، با خدا دائماً مأیوس است. کسی که گرفتار خیال مؤثر بودن وسایل و اسباب است، وقتی که از آنها مأیوس شد، آن وقت به فطرت خود خدا را به یگانگی می بیند و می خواند و پیغمبران و اوصیای آنها مردم را به سوی فطرت برمی گردانند و توحید، فطری بشر است.

ما هم تأسی به رسل الهیه می کنیم و از فطرت خود اثبات توحید و معاد و حاجت به رسل می نماییم. پس می گوییم: دو چیز فطری ما است: اول حاجت به مبدأ در اصل وجود و حفظ آن و دادن آنچه به آن محتاجیم. دوم حاجت به آن کسانی که ما را به سرحد کمال عزت و غنا برسانند و آنان پیامبران (علیهم السلام) هستند.

بدترین دردهای آدمی نادانی است و دواي آن منحصر در علم است و حقیقت علم از خدا است که به ذات دانا است و هر کس خدا به او علم داده خیر بسیار به او داده و هر کس علم ندارد باید به آنکه خدا به

او علم داده رجوع کند و فطرت بشر هم بهتر گواهی است؛ چون هر که را نادان گویی فطرتاً و وجداناً متأذی می‌شود و هر که را دانا گویی وجداناً شاد می‌شود.

مدح و ذم نوع بشر به همین دو راجع است. پس دانستی که ام‌الرزائل نسبت به نوع بشر جهل است و ام‌الفضائل علم است.

اگر کسی در این اوراق تکرار نظر و اعمال قوه فطریه بنماید امید است وجدانی او شود که هر خیری به جای خویش نیکوست است، نه به غیر جای خود، مثلاً زهر در جای خود دوا است و دوی بیجا زهر است.

و نیز در یکجا می‌نویسد:

از اول این اوراق تا به اینجا به قدر کفایت از برای کسی که رجوع به این اوراق نماید و رجوع به این اوراق را مکرر کند، احتیاج عامه بشر به علم خدایی برای نفع و ضرر خودش واضح می‌شود و این منحصر است به وحی و الهام و اعلام الهی.

۱. چون حاج شیخ اهل فلسفه و عرفان بوده در این کتاب مکرر به برخی از مسائل و قواعد آن اشاره دارد و ظاهراً همین موجب شده که برخی بگویند خواننده این کتاب باید با فلسفه و عرفان آشنایی داشته باشد.

مناسب است مواردی از عبارات حاج شیخ نقل شود:

از برای روح آدمی دو قوه است: قوه عاقله و قوه عامله و به زبان دیگر عقل نظری و عقل عملی. هر گاه روح به درک کلیات دانا شد عقل نظری می‌شود و هر گاه به جزئیات توجه نمود که از عداوت غضب و از محبت شهوت حاصل می‌شود عقل عملی می‌شود.

چون در حکمت ثابت شد که علت محدثه همان علت مبقیه است و ممکن الوجود که مخلوقات هستند به تمام لوازم و عوارضشان از خدا هستی یافته‌اند و نگهدار همه ایشان خدا است.

حدوث هدایت از خدا است و دوام و ثبات آن هم از خدا است و هم درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هم برای امت.

به زبان اهل حکمت عاقل با معقول بالذات متحد می‌باشند و این مطلب را فروریوس حکیم قائل شده و صدر المتألهین شیرازی توضیح داده و با شرع کمال سازش را دارد و در طوی مطالب ما بسیار بی‌نام و نشان بیان شده است و نفس انسانی اگر عالم باشد با علم یکی است و او را عاقل می‌نامیم و اگر با جهل یکی شد، او را جاهل

نام گذاریم و ان شاء الله بعد از این هم بیان خواهد شد.

هر چه غیر خدا است دارای یک معنی و یک هستی است و معنی با هستی دو چیز است؛ چنانچه حکما گفته‌اند: «کل ممکن زوج ترکیبی»؛ یعنی هر چه غیر خدای یگانه، واجب الوجود بالذات که تمام کمالات عین ذات یگانه او است جفت است و ترکیب دارد از یک معنی که این صفت دارد دارای هستی است.

آنچه در فهم تو آید که من آنم نه من آنم / آنچه در خاطرت آید که چنانم نه چنانم

مضمون کلام امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام): «کَلِّمًا مِيزْتَمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي ادْقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»؛ یعنی هر قدر فکر کنید و به اوهام خود خدا را بشناسید و معین کنید پس آن معین شده شما، آفریده هم شما است به خلاقیتی که خدا به اوهام شما داده و مخلوق مخلوق غیر خالق خالق است.

جواهر پنج است دو مجرد و سه مادی مجرد، یعنی محتاج به ماده‌ای نیست در هستی خودش.

و اما اعراض پس نه قسم است.

بعد از صدور جواهر و اعراض از مبدأ به تمام اقسام آنها یک ترکیباتی در عالم خلق پیدا شود نسبت به عالم مادیات که تعبیر از جمله آنها شده به موالید ثلاثه.

بر حسب قواعد حکمت از اهل استدلال آنها را مشائس می‌گویند اتباع ارسطاطالینس حکیم و از اهل اشراق که از افلاطون بهره دارند و شیخ شهاب‌الدین سهروردی تکمیل کرده و آنها علاوه بر استدلال به ریاضیات و مجاهدات صفای باطن تحصیل کرده و مطلب افلاطون را تکمیل کرده.

اهل معرفت این را قوس نزول می‌نامند؛ یعنی به ترتیب از اشرف که ارواح است خلق شد تا فقیرتر ممکنات که آدم است.

آدمی خاتمه قوس نزول بود و فاتحه قوس صعود و مخلوقی مثل آدم ترقی و تنزل فاحش ندارد.

عقل و هیولی و ماده المواد و محتمل بالقوه صورت جسمیه.

العبودية جوهره کنهها الربوبية

هویت مطلقه مخصوص به او است

قل هو الله احد، یعنی بگو او که اشاره به صرف ذات و غیب الغیوب و مقام کنز مخفی است؛ همان او که هویت مطلقه باشد الله است. الله خبر هو واحد خبر بعد از خبر است.

از این است که لفظ هو مقصود از آن خدا است؛ چون غیر خدا از خود هویتی ندارد.

مراتب علم از حسیات به عقلیات از شهادت به غیب از شخص به نوع.

در کلام فیثاغورث است و او از آنها است که از انبیا استفاده علوم کرده:

انك ستعارض بأقوالك و افعالك و افكارك و ستظهرلك من كل حركة فكرية او قولية او عملية صور روحانية و جسمانية فان كانت الحركة غضبية شهوية صارت مادة لشیطان يؤذيك في حياتك و يحجبك عن ملافاة النور بعد وفاتك و ان كانت الحركة عقلية صارت ملكا تلند بمنادمتة في دنياك و تهتدی بنوره في أخراك الی جوار الله و كرامته.

پس از مطلبی گوید:

و آنها را شیخ اشراق ارباب انواع نامیده و در زبان ارباب شرایع الهیه و معلمین بشر از جانب خدا ملائکه نام برده شده اند.

ما عدم هابیم هستی ها نما

تو وجود مطلق هستی ما

معنی این شعر این است که ما و من و مرد و زن و آسمان و زمین همه اعتباراتی است که در مقام تمیز ماها درک می کنیم و این معانی را حدود وجودها می دانند اهل تحقیق.

حکیم علی الاطلاق واجب نمی کند از برای عموم بشر به طور عموم اطاعت کسی را که مقام طهارت قلبی و درست فهمی به او نداده باشد. پس باید اولوالامر کسانی باشند که خداوند از کج فهمی نگاهشان داشته و باید آن را پیامبر تبیین کند که تعیین گردد.

فعل منسوب به حق به اعتبار نسبت آن به حق در عظمت خارج از فهم مخلوق است و لذا احدی از خلق نمی تواند به طور حقیقت حکمت خلقت هیچ یک از افراد مخلوق را بفهمد و لذا امیرمؤمنان به کمیل و دیگران می فرمود وارد سر تقدیرات الهیه نشوید که دریایی است بی ساحل و تاریک و معلوم است این بیان تمثیل

۱. نظر حاج شیخ به فلسفه

دو تن از فضلا: برای آموختن فلسفه خدمت حاج شیخ رفتیم، اما ایشان سفارش کرد هر چه می توانید احادیث آل محمد (صلی الله علیه و آله) را بخوانید.

یکی از تلامیذ: بعد از مدتی درس شرح منظومه را تعطیل کرد تا تعدادی از شاگردان که استعدادشان کم بود بروند، چون می ترسید خوب یاد نگیرند و بعد مشکلاتی پیش آید.

نوشته اند شهید مطهری از ایشان درس معقول خواست، گفت: «اگر فقه بخواید می گویم».

یک جا ظاهراً با اشاره به صاحب کفاية الاصول و یا شخص دیگر می نویسد:

بعضی فضلا منتهی می کنند اختیار را به لوازم ماهیات اشخاص و می گویند ذاتی است و ذاتی معلل نیست ... و این جواب ثواب نیست و در محل خود ثابت شده که ماهیات حدود وجودات هستند ...

و نیز می نویسد:

ما مدلل داشتیم که این عهدها (ألم أعهد ... و امثال آن) همه در دار تکلیف است و ظواهر اخبار میثاق و عالم ذر و بعضی از آیات مؤول است؛ چون با بعثت رسل و بودن ثواب و عقاب درست نیاید.

۲. برخی از نکات جالب و آموزنده که در ضمن مطالب کتاب آمده:

خداوند همیشه عقل را در وجود انسان غالب بر جهل قرار داده و در خارج وجودش حجت الهی غالب است بر شبهات شیطانی و اینکه در فراز آیه ۱۱۴ سوره نساء: «و لن يجعل الله للكافرين علی المرمین سبیلا»، یعنی هرگز خدا قرار نمی دهد از برای کفار براهل ایمان راهی را مقصود همین است که حجت آنها غالب است، نه خودشان به قوه بشریت و این معنی کمال حکمت است برای

اینکه امر جهاد ظاهری و باطنی در کار باشد.

فقه فهمیدن از روی تفکر است و لذا خدا را فقیه نگویند چون تفکر آنجا راه ندارد.

البوم اکملت و آیه تطهیر برای اینکه از قرآن حذف نکنند، اینجا (یعنی میان آیاتی که ربطی به آن ندارد) قرار گرفت.

«و سقاہم ربہم شراباً طہوراً».

پروردگارشان به آنها آبی پاک کننده داد.

مصدق این آب در دنیا همان معرفت خدا و پیامبران و اوصیای مرضیین آنها (علیهم السلام) است و درباره خاتم انبیا و اوصیای او (علیهم السلام) آیه تطهیر نازل شده است.

آیه اگرچه درباره اهل بیت طهارت است، ولی شیعیان آنها هم به واسطه علم و عمل به آنها ملحق می شوند. و برای دل رتبه ای عالی تراز پاکی نیست و معنی پاکی دل درست فهمی است و حقیقت علم و دانش درست فهمی است و کج فهمی بدترین نادانی است.

آری، بدترین دردهای آدمی نادانی است و دوائ آن منحصر در علم است و حقیقت علم از خدا است که ذاتاً دانا است و هر کس خدا به او علم داده خیر بسیار به او داده و هر کس علم ندارد باید به آنکه خدا به او علم داده رجوع کند.

فطرت بشر هم بهترین گواه است در خوبی و بدی جهل؛ زیرا به هر کس بگویی نادان وجداناً ناراحت می شود و به هر کس بگویی دانا وجداناً شاد می شود و مدح و ذم بشر به همین دو برمی گردد.

اگرچه بیانات ما در این اوراق کسی انس گرفت، یقین می کند آیه ۱۵۴ سوره بقره «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» ثابت می کند لعنت را برای آنها که پوشاندند از اتباع خودشان آنچه را در قرآن برای اثبات ولایت علی بن ابیطالب و ۱۱ فرزندش (صلوات الله علیهم) خدا نازل کرده است.

و واجب نیست که متمسکین به قرآن و ائمه معصومین (علیهم السلام) لعنت کنند پوشانندگان فضایل اهل بیت را تا آنکه تهییج عداوت میانه مسلمین شود و تفرقه میان آنها پیدا شود، چنان که از اهالی حرم خدا و رسول او (صلی الله و علیہ و آله) اظهار عداوت نسبت به اخذکنندگان به قرآن و عترت که دوامت رسول خدا هستند پیدا نشده است.

«يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغني الحميد».

با این آیه خدای متعال فقیر بودن انسان را به تمام ترین بیان به ما رسانده است.

در زبان عرب هرگاه خواستند صفتی را به کسی اختصاص دهند، نام او را جلومی اندازند و آن صفت را با الف و لام ذکر می کنند. مثلاً می گویند: انت العالم، یعنی علم مخصوص به توست و علم دیگران در برابر علم تو نمایی ندارد.

بنابراین در آیه شریفه خدای متعال فرموده است: فقر به شما انسانها اختصاص دارد؛ یعنی فقر دیگران نسبت به فقر شما انسانها بسیار کمتر است به حدی که می توان گفت فقیر بودن مخصوص شماست و

فقر تمام ممکنات در مقابل فقر شما چیزی نیست، ولی با این حدّ از فقر انسان‌ها را به کل غنا و بی‌نیازی، یعنی الله دلالت کرده که فرمودن: «الی الله و الله هو الغنی الحمید».

اینکه می‌گوییم فقر انسان از همه ممکنات بیشتر است، چون خواسته‌های او از همه بیشتر است و همه چیز را همیشه می‌خواهد. پس باید به خدا پناه برد که همه چیز را همیشه دارد و محبت او به خلق خود ذاتی است.

و تمامی رسل و فرستادگان خدای متعال برای شرح فقر آدمی و بی‌نیازی و بنده‌نوازی او، مبعوث به رسالت و مأمور به بشارت و انذار شده‌اند.

شرافت علم به شرافت معلوم باشد، علم کتّاسی هم علم است. علم قمار هم علم است. خصوص شطرنج که درباره آن کتاب هم نوشته‌اند، لکن معلومش که قمار است بدکاری است، علم طبابت علم است و چون موجب صحت بدن است خوب است. علم فقه خوب است، اما علم به خدا و ملائکه و پیغمبران اوصیای آنها و روز قیامت بر سائر علوم مقدم است و اصل همه معرفت خدا است؛ زیرا هر شرافت که باشد یا در اوست یا در پرتو شرافت او است.

محبت دنیا شاخ و دم ندارد و به جمع اموال نیست. هر کسی به چیزی دل بسته، یکی به قبای پاره چنان دل بسته که اگر از او گرفته شود، کفر گوید.

عدالت که شرط می‌دانیم در کسی که مرجع تقلید است، نه از جهت آن است که جز عادل استنباط احکام نتواند کرد، بلکه از جهت این است که علاوه بر احتمال اشتباه در نقل فتوا احتمال می‌رود که عمداً خلاف رأی خود را نقل کند.

مجاهده با نفس به این باشد:

۱. موافقت با شریعت در جمیع کارها
۲. دورکردن صفات بد از باطن و آراستن به صفات خوب
۳. صرف نظر از غیر خدا و پشت پا به دنیا زدن
۴. همیشه بدانند که غیر خدای تعالی کس در عالم تصرفی ندارد و به حسب تکلیف خود عمل کند.

و این کاری به اجتهاد در احکام ندارد، چه بسا کسی اجتهاد نموده، ولی بی‌اعتقاد باشد، همانند علمای باقی مذاهب و چه بسا شخص عامی سعی و کوشش و مواظبت کند آخری به جاهای بسیار بلند رسد.

کسی که بعضی از این مطالب [عرفانی] را از روی کتب یاد گرفته، لکن نور یقین دل او را روشن نساخته و خود اسیر شیطان است، نشاید به او اعتماد نماید.

بلکه از علمای حقّه که حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) وصف آنها کرده به اینکه حافظان دین خود و مطیعان امر مولای خود و مخالف‌کنندگان هوا و خواهش خود باشند.

[چند مطلب ثابت شد] اول آنکه مقصود حقیقی هر چیزی خدا است و غیر خدا مقصود موهومی است که به مردن برای همه کشف می‌شود، مگر آنهایی که پیش از مرگ بیدار شدند و به خدا رجوع نمودند.

دوم: دوری از حق به انانیت خود مغرور شدن است، مثل شیطان.

سوم: برگشتن به حق به این است که خود را مالک خود نداند و بنده خدا بداند و اگر خود را بنده خدا نداند

در این دوری و پستی جهالت بماند

[و کسی که از خدا دور شده] به خودی خود ممکن نیست برگردد. باید به همراهی آن کسی باشد که خودیت خود را همیشه از خدا بداند، از این جهت مرتبه عصمت داشته باشد و آنها پیامبران و اوصیای آنها علیهم السلام هستند، و تعیین و شناختن این طور هدایت کنندگان ممکن نیست، مگر از جانب خدا^۲

از حاج شیخ بیاموزیم

آیت الله سید محمد محقق داماد نزد ایشان کتاب قوانین میرزای قمی را می خواند. استاد هنگامی که متوجه این شاگرد از استعداد خاصی برخوردار است، مقدمات هجرت او را به قم فراهم کرد.

از آیت الله داماد نقل شده: حاج شیخ خودش را نخواست، با اینکه هر استادی اگر شاگرد خوب داشته باشد سعی می کند که او را نگه دارد. او به فکر خود نبود، به فکر مصلحت شاگرد و یا بگویم مصلحت اسلام بود.

حاج شیخ در سن هفتاد سالگی یا بیشتر با همه عظمتی که حوزه یزد برای او قائل بود، کتاب سی درس اصول عقاید را برای نواده خود که آن روز شاید پانزده سال هم نداشته تدریس می کرد.

او نماز بسیار می خواند. به او گفته شد چقدر نماز می خوانی؟ فرمود: نماز مرا رها نمی کند.

در مجلسی گفته شد: آیت الله حاج شیخ غلامرضا، فرمود: تنها مرا شیخ بخوانید [نه آیت الله].

او در منبر مسئله هم می گفت و به برخی از فضلا یا مستمعان می فرمود: اگر اشتباه گفتم همان جا تذکر دهید تا اصلاح کنم؛ زیرا اگر بعد بگویند نمی توانم همه مستمعان را جمع کنم و بگویم در بیان فلان مسئله اشتباه کرده ام.

به سادات احترام ویژه ای می کرد.

بارها دیده شد که کسی می خواست دست او را ببوسد، اما او امتناع می فرمود و اگر در این هنگام نگاهشان به یکی از سادات می افتاد به آن شخص می گفت: دست این سید را ببوس، نه دست من را که خود را نوکر سادات می دانم.^۳

آری، اگر مردم در یک عالم تدین را لمس کنند باعث می شود که او با کمک علاقمندان به خدمات دنیوی و معنوی فراوان موفق شود و نام او همواره به بزرگی بر سر زبان ها باشد و حاج شیخ این چنین بود که توانست منشأ خدمات فراوان شود که یکی از آنها احیای حوزه علمیه یزد بود.

۲. چهار مطلب اخیر از کتاب دیگر حاج شیخ نقل شد.

۳. به نقل از آیت الله وافی.